

## روشنفکران ایران و غرب: فرعی

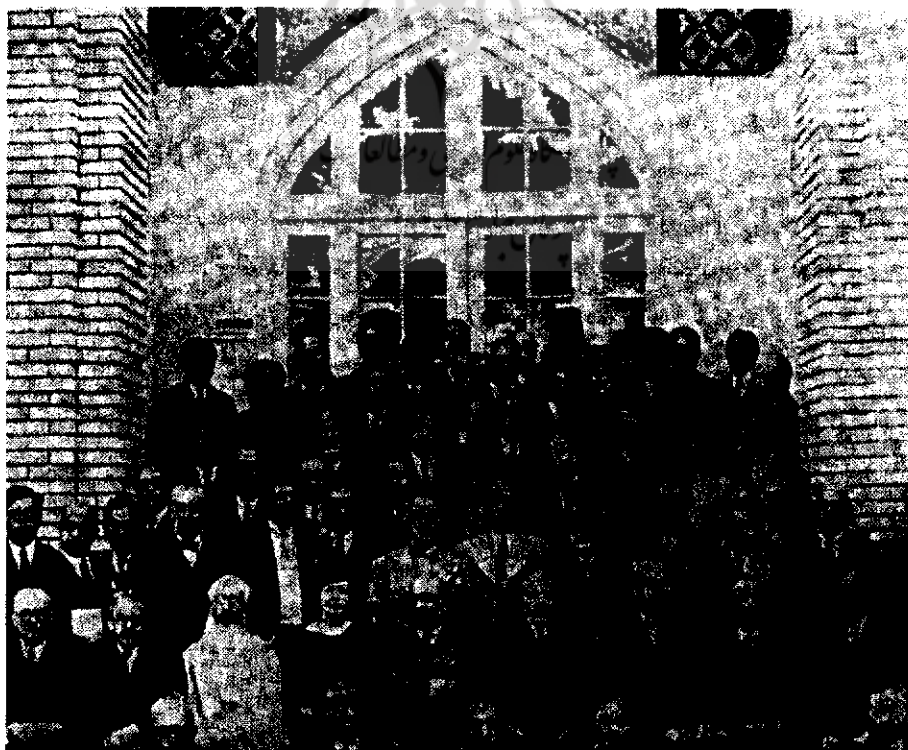
۱- سؤال از نسبت "روشنفکران" و "غرب"، چه به شکل مطالعه موردی و چه در قالب بررسی موضوعی و مفهومی با پرسش‌های تاریخی، به تعبیر قدما، موضوعی سهل ولی ممتنع می‌باشد. جنبه سهل و آسان آن در وفور شنیده‌ها و مطالعات کلی و جنگ‌وار پیرامون غرب یا روشنفکران نهفته، و جنبه ممتنع بودن آن دست کم در چند زمینه از حساسیت خاصی برخوردار است. یکی آن که مبحث غرب‌شناسی در ایران از گسترش و عمق لازم برخوردار نبوده و بیشتر تحت‌الشعاع گرایش‌های موافق و مخالف -له و علیه- قرار گرفته و کمتر بدایع و مستحدثات تمدنی غرب که دمامد همچون سرریزهایی بُعد یا ابعادی از جوامع شرقی را دربرمی‌گیرد، در قالب مباحث و تحقیقات و گفتمان‌های فلسفی-علمی به نقد و بررسی گرفته شده‌اند. دوم آن که مطالعه پیرامون روشنفکران و مواضع آن‌ها در ایران از فقد اطلاعات، روزنگاری یا خاطرات و تأملات در رنج بوده و معمولاً نیز تحت تأثیر فضای کتمان یا احساسات تهییج شده یا جنبه‌های سیاسی قرار دارد. این دو عامل به همراه زیرمجموعه‌هایشان عواملی هستند که مطالعه روشنفکران و غرب را با چالش جدی روبرو می‌سازند. با این حال، مطالعات موردی یا مفهومی به رغم موانع شخصی یا ساختاری، بک فرض می‌باشد و امید است که مقاله کنونی نیز در این مسیر گامی به جلو محسوب گردد.

۲- محمدعلی فروغی معروف به ذکاءالملک (۱۲۵۴-۱۳۲۱ش) از جمله شخصیت‌هایی است که شئون و مؤلفه‌های گوناگونی را در چارچوب زندگی خود به هم متصل کرده و در پیوند قرار داده است. وی از معروف‌ترین رجال سیاسی یک‌صد سال اخیر بوده و در عین حال، دست‌گشاده‌ای نیز در بُعد فرهنگی داشته است. فروغی صرف نظر از سوابق وکالت و حتی تصدی کوتاه‌مدت ریاست مجلس به جای مستشارالدوله، و دفاعاتی که در رأس وزارتخانه‌های مختلف قرار گرفت - ۵ بار وزیر خارجه، ۴ بار وزیر دارایی، ۳ بار وزیر دادگستری، ۴ بار وزیر جنگ، یک بار وزیر اقتصاد ملی، یک بار وزیر دربار -، در ۳ نوبت و در مقاطع حساس تاریخی مقام نخست‌وزیری ایران را هم بر عهده داشت.<sup>۱</sup> وی پس از فعالیت در تشکیل مجلس مؤسسان برای انتقال سلطنت از قاجاریه به پهلوی، اولین نخست‌وزیر رضاشاه گردید و بعد از یک دوره زمامداری دیگر در اواسط سلطنت رضاشاه و پس از برکناری حاج مخبرالسلطنه هدایت، سرانجام با هجوم متفقین به ایران برای بار آخر از سوی رضاشاه و در یک حالت اضطرار به نخست‌وزیری منصوب شد. از این رو حیات سیاسی فروغی بیش از هر چیز با حیات رضاخان در بدو و انتهای سلطنتش و همچنین آغاز سلطنت پهلوی دوم در شرایط جنگ جهانی دوم و اشغال ایران گره خورده است. طبیعی است که چنین شخصیتی در چنین فضایی، دوستان و دشمنان، مدافعان و مخالفان بسیاری را برای خود ذخیره نماید، و همین در فهم مواضع فروغی نسبت به مؤلفه‌های فکری-فرهنگی از جمله برداشت وی از غرب، تیرگی بسیار ایجاد می‌نماید. در این مقاله و با توجه به هدف اصلی آن که پرداختن به توصیف و تحلیل فروغی نسبت به بنیادهای علمی-فکری غرب است، جای چندانی برای بررسی مواضع سیاسی فروغی برجای نمی‌ماند و شاید این تا حدی به شفاف شدن کار نیز یاری رساند، هر چند که نباید از ارتباط تنگاتنگ مواضع سیاسی و برداشت و استنباط‌های فکری-فرهنگی در بینش فروغی به یکسره غفلت نمود.

برخی، با توجه به فعالیت‌های سیاسی فروغی و آنچه که به عنوان تحکیم و تثبیت دیکتاتوری رضاخان خوانده می‌شود و سوابق فروغی در لژ فراماسونری و تعلق خاطر به سیاست بریتانیا، بر آن شده‌اند که وی را شخصیتی وابسته و زبون قلمداد نمایند و تعدادی دیگر که عمدتاً در میان رجال سیاسی-فرهنگی قدیم جای دارند، از تعادل رفتار و حسن نیت فروغی و توجهات عالمانه وی متأثر می‌باشند. طرفه آن که فروغی سیاستمداری انقلابی و دارای دعاوی تهییج‌گر یا مصلحی رادیکال نبود، وی نه می‌توانست مردم را به هیجان آورد و نه در رأس نهضت و حزب و تشکیلاتی عمومی قرار گیرد. مقامات سیاسی او نیز بیشتر برخاسته از کهنه‌کاری وی در امور سیاسی و محافظه‌کاری و فقدان هر گونه خطر برای شخص شاه بود و پذیرش یا انطباقی که تصور می‌شد فروغی را نزد اروپائیان به ویژه انگلیسیان مطلوب جلوه می‌دهد. پیوند و حضور فروغی در رده اشرف و رجال و

همچنین فعالیت‌های فراماسونری در حفظ وی در مقامات کلیدی اهمیت خاصی داشت. البته، جایگاه علمی-فرهنگی فروغی نیز در تشویق یا تزئین مقامات و تصدی‌های سیاسی بی‌تأثیر نبود.

با این حال فروغی، به ندرت دچار هیجان سیاسی می‌شد و در نقش یک متفکر یا رجال سیاسی با ابداعات خاص هیچ گاه ظاهر نگردید. احتمالاً برجسته‌ترین موردی که از فروغی یک شخصیت نسبتاً "تندرو" را ایجاد نمود، قرارداد ۱۹۱۹ و مجموعه اظهارنظرهایی است که در پیرامون این قرارداد از وی ثبت و ضبط گردیده است. برای درک موقعیت فروغی باید اضافه کرد با قرارداد ۱۹۱۹ کمتر شخصیت سیاسی-اجتماعی بود که از سر مخالفت برنخاسته باشد. نکاتی که در باب محافظه‌کاری فروغی و پرهیز وی از جنجال‌های سیاسی و جاه‌طلبی‌های تحریک‌کننده آمده کم و بیش مورد پذیرش و اتفاق نظر هم‌تایان وی قرار داشت.<sup>۱</sup> به نظر می‌آید که این رفتار سیاسی از فروغی را باید بیش از هر چیز در طبع آرام وی شناسایی نمود و بیش از آن که به تمایلات و گرایش‌های خانوادگی، موقعیت اقتصادی یا نظایر آن بازگردد یک خصلت ذهنی-روانی بوده که با تربیت و تجربه نهادینه شده است. متأسفانه اطلاعات ما از فروغی به رغم طرح بسیار نقش و نام وی، کمی بیش از مدایح یا قبایحی است که برای وی قائل شده‌اند و نمی‌تواند به خوبی از فرضیات علمی پشتیبانی لازم را به عمل آورد. برداشت و تفکر سیاسی فروغی نسبت به غرب و ملایمت توأم با پذیرش نهفته در آن، بخشی از دیدگاه عمومی فروغی را تشکیل می‌دهد.



حاصل آن که، مواضع سیاسی فروغی برای درک تفکر وی نسبت به غرب به جهات علمی-فرهنگی، جز الهامات عمومی و کلی چندان راهگشا نیست، در حالی که فرضاً اگر مصدق به جای فروغی مورد مطالعه قرار می‌گرفت، وضعیت به گونه‌ای دیگر می‌شد.

۳- در این قسمت به کوتاهی به مؤلفه علمی-فرهنگی فروغی اشاره می‌شود. فروغی هم در تأسیس برخی از تشکیلات نمادین فرهنگ عمومی کشور همچون دانشگاه تهران، فرهنگستان ایران و انجمن آثار ملی برای احیای فرهنگ ملی ایران دست داشت و هم در فعالیت‌های مستقلانه و شخصی در تنقیح و تصحیح آثار ادبی بزرگان ایران مانند سعدی، حافظ، فردوسی فعال بود و بالاخره در ترجمه و تتبعات علمی-فلسفی در میراث ایرانی-اسلامی همچون ترجمه فن سماع طبیعی از ابن سینا یا ترجمه و تألیف در معرفتی فلسفه و حکمت غرب. از جمله ترجمه رساله دکارت یا "گفتار در روش راه بردن عقل" و به ویژه سه جلد کتاب "سیر حکمت در اروپا" نام خود را همچون یک حکیم ثبت گردانید.<sup>۲</sup> علاوه بر این فروغی در همیاری با پدرش محمد حسین فروغی یا جداگانه در تهیه و تألیف کتب علمی لازم برای مدرسه علوم سیاسی که به وسیله مشیرالدوله پیرنیا تأسیس شده بود نیز فعالیت داشت. ولی با این همه در تحلیل موقعیت علمی-ادبی فروغی نباید راه اغراق پیمود. فروغی به رغم تعلقات ادبی-فرهنگی خود، در مقام و موضع یک فیلسوف و حکیم به مفهوم واقعی، و نه از سر ادب و مجازی، جای نداشت. وی بیشتر یک "شارح" بود و البته ناگفته پیداست که در زمان برخورد امواج و سرریزهای مدرنیته، به ویژه در قالب مؤلفه‌های علمی-فلسفی با وضعیت جامعه ایرانی، یک شارح بودن متضمن، هیچ گونه استخفافی نیست ولی توجه به خصلت "شرحی" فروغی از این حیث مهم است که از او به اشتباه انتظار اندیشه‌ورزی فیلسوفانه و یک ذهنیت جامع فلسفی در اذهان ایجاد نشود. وی حتی به مفهومی که در قرن ۱۸ و عصر روشنگری یک نفر می‌توانست "فیلسوف" باشد یا به تعبیری که امروزه بیان می‌شود، در "حوزه عمومی" به نقد و فلسفه اشتغال بورزد، جایگاه چندانانی را به خود اختصاص نمی‌دهد. لذا با سادگی نمی‌توان به آثار علمی-فلسفی، فرهنگی فروغی رجوع کرد و توصیفی تحلیلی-تعلیلی از "نسبت"ها برقرار نمود. این وضعیت را با توجه به نقش فرهنگی فروغی در تنقیح و تصحیح آثار ادبی بزرگان ایران بهتر می‌توان توضیح داد. در حالی که کتاب‌هایی از قبیل شاهنامه فردوسی یا کلیات سعدی که به همت فروغی به چاپ و نشر رسیده است و در حال حاضر نیز از جمله نسخ معتبر شناخته می‌شوند و کار فروغی را بیش از یک "متذوق" ادبی رقم می‌زند، ولی دست داشتن فروغی در تأملات اندیشه‌ای غرب، برخلاف آشنایی وی با ادبیات ایرانی، مستقل و مستقیم و با فرض ذهنیتی فلسفی نبوده است. ذوق فروغی و آشنایی با زبان‌های فرنگی به ویژه فرانسوی، وی را در معرض مطالعات کلاسیک در معرفی آثار

فلسفی و سیر حکمت غرب قرار می‌داد و از این رو فروغی-نیز در ترجمه و تألیف سیر حکمت به زبان فارسی از خود اشتیاق نشان داد و در نوع خود خدمت مهمی به جامعه علمی-فلسفی ایران نمود. هنوز هم "سیر حکمت در اروپا" یک کتاب تشریحی مناسب برای مشتاقان حکمت و فلسفه و منبعی مفید برای خلاصه و کلیات بحث‌های فلسفی به شمار می‌رود.

با توجه به این آشنایی عمومی با ویژگی‌های سیاسی-اجتماعی و همچنین علمی-فلسفی، فرهنگی فروغی، جای آن دارد که به اختصار برخی از مؤلفه‌های کلیدی اندیشه فروغی در ارتباط با غرب مورد توجه بیشتر قرار گیرد. برای این مهم، روش "تحلیل متن" روشی مناسب به نظر می‌آید. البته مناسب بودن روش مذکور به مفهوم جامعیت آن نیست، بلکه در فقدان رسائل توضیح‌دهنده از سوی فروغی یا دیگر پژوهشگران و نیاز به رجوع مستقیم به آثار پراکنده فروغی، این روش، کارساز جلوه می‌نماید. بر پژوهشگر است که در استفاده از "روش تحلیل" به گونه‌ای عمل ننماید که سؤالاتی را بر روش تحمیل نماید و بخواهد پاسخ‌های وافی به دست آورد. فرضاً سؤالاتی از این دست که نظر فروغی در مورد توسعه یا ماهیت تکنولوژی، یا مدرنیته چیست را جز به حدس و گمان و اشارات به مکتوب یا گفته‌های پراکنده وی نمی‌توان پاسخی داد.

۴- شناخت و تجربه محمدعلی فروغی، ذکاءالملک با غرب، در پیوند تنگاتنگ با موقعیت خانوادگی و شغلی و تجاری پدر و پدربزرگش قرار دارد. از فروغی یک خودزندگی‌نامه‌نوشت<sup>۱</sup> بر جای مانده که در آن به کوتاهی سلسله خانوادگی خود را معرفی می‌نماید. آخرین فرد ذکر شده در این شرح حال "حاجی ملامؤمن" نام دارد. برخی از مطلعین از جمله بولارد<sup>۲</sup> به نسب یهودی فروغی توجه داده‌اند و احتمالاً ترکیب نامگانی "حاجی ملامؤمن" که قاعدتاً به هنگام تغییر و تحویل دینی، از چنین غلظتی برخوردار می‌شود، بی‌ارتباط با این نسبت نیست. پدربزرگ فروغی، آقا محمد مهدی ارباب در کسوت تجارت از اصفهان به هندوستان رفت و مدت ۱۵ سال با جوامع انگلیسی و هندی به سر برد. او که در رشته‌های تاریخ و جغرافیا دستی داشت از نظر فروغی، در زمره اولین کسانی بود که برتری مغرب‌زمین را به مشرق‌زمینیان دریافته بود و نظر ایرانیان را به این مهم جلب می‌کرد. محمد مهدی در بازگشت به ایران به اشاعه علوم اروپایی مشغول شد و در خانواده فروغی، خاطرات وی در هندوستان از جمله قانون‌گرایی انگلیسی، سرچشمه‌ای از تکرار مکررات را به همراه داشت. با این حال، با تعجب شاهد آنیم که محمد مهدی، تنها پسر خود که محمد حسین، پدر محمدعلی فروغی باشد را از کسب علم منع و به کار تجارت تشویق نمود. اما محمد حسین برخلاف تعالیم پدر به دستگاه محمدحسن خان اعتمادالسلطنه وارد شد و به انشاء روزنامه پرداخت و از این

راه با کتب و مطبوعات غرب آشنایی به هم رسانید. وی با سرودن قصیده‌ای در مدح ناصرالدین‌شاه به لقب فروغی که به میرزاعباس شاطر تعلق داشت و به تازگی فوت شده بود دست یافت.

محمدحسین که به کار علم و فراگیری زبان دلبسته بود در ۴۰ سالگی به آموزش زبان فرانسه پرداخت و بعدها نیز در آموزش و تشویق محمدعلی به فراگیری زبان‌های غربی به ویژه انگلیسی اهتمام بسیار نمود. در شرایطی پدر فروغی برای وی معلم سرخانه انگلیسی‌زبان استخدام نمود که آموزش زبان فرانسه رایج‌تر بود. اندکی بعد محمدعلی فروغی با زبان فرانسه نیز آشنا گردید. به گفته خود وی علت فرانسه خوانی‌اش، مطالعه کتاب نجوم "کامیل فلاماریون" بود. فروغی در سال ۱۳۱۰ ق وارد دارالفنون شد، در ابتدا رشته پزشکی را برگزید ولی سرانجام علائق خود را در ادبیات و حکمت قوی‌تر یافت. وی در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه عضو دارالترجمه و سپس معلم مدرسه سیاسی شد. و بعدها به شرحی که در قسمت‌های قبلی مقاله آمد، مؤلفه‌های سیاسی-اجتماعی خود و همچنین علمی-فلسفی، فرهنگی را طی نمود و پروراند. آخرین مقام و فرصت سیاسی اجتماعی فروغی پس از کناره‌گیری از مقام نخست‌وزیری در بار سوم، انتصاب به وزارت دربار و سپس سفارت ایران در امریکا بود. اما فروغی کمی قبل از حرکت به امریکا درگذشت.

برای فهم بیشتر پرورش و تعلقات خاطر فروغی، به کوتاهی اضافه می‌شود که فعالیت فروغی در لژ فراماسونری را شاید بتوان پلی در میان علایق فرهنگی سیاسی وی دانست. به گزارش اسماعیل راثین "لژ بیداری ایران" در تاریخ سه‌شنبه ۱۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ (۳۱ آوریل ۱۹۰۵) رسماً در تهران آغاز به کار کرد. این لژ بیشتر با تلاش مسیو "ویزیوز" فرانسوی تشکیل شد و با شکل‌گیری آن، فراموشخانه ملکم در محاق قرار گرفت. در لژ بیداری ایران گذشته از فروغی افرادی چون سید نصراله تقوی، ادیب‌الممالک فراهانی، شیخ مرتضی نجم‌آبادی، و حاج شیخ ابراهیم زنجانی عضویت داشتند.<sup>۴</sup> فروغی در این لژ با همکاری سید نصراله تقوی و میرزا حسین خان امیرالملک، متن کامل قانون اساسی شرق اعظم (گرانداوریان) فرانسه را به فارسی ترجمه نمود.<sup>۵</sup> اعضای فراماسون این لژ، در تنظیم آئین‌حادرسی جزایی ۱۳۳۰ ق (۱۹۱۱) نیز مشارکت فعال داشتند.<sup>۶</sup> کمی بعد فرصت خواهیم داشت که به نمونه‌ای از تأثرات فراماسونری فروغی را اشاره نمایم.

۵- یکی از مهم‌ترین زمینه‌هایی که می‌تواند ارتباط میان روشنفکران و غرب را در قالب مفهومی بیان نماید، مباحث پیرامون مفهوم "ملت" است. فروغی در عصری می‌زیست که نمی‌توانست از تب توجهات به ملت، خاصه در بنیاد فرهنگی آن غافل یا بی‌علاقه بماند. هیجان برخاسته از ملت‌خواهی و آنچه که تحت تأثیر مؤلفه‌های تمدنی دور و نزدیک غرب، از حقوق بشسر گرفته تا اصول وودروویلسون، بر کشورهای جوامع منطقه می‌وزید، ایران و روشنفکران و بخش‌های

گسترده‌ای از جامعه را هم دربرگرفته بود. دوران پس از جنگ جهانی اول و به هنگام قرارداد ۱۹۱۹، جامعه ایرانی یکی از فرازهای عاطفی خود را در مورد ملت‌خواهی تجربه نمود. در اینجا مجال آن نیست که به نحوهٔ ورود و برداشت از مفهوم ملت و مشتقات آن عطف توجهی صورت گیرد. فقط اشاره می‌گردد که موج ناسیونالیسم و آرزوهای سربرداشته برای ایران در فضای مناسبی که ایجاد شده بود، تخیلات و تأملات بسیاری را تحریک می‌نمود. گستره مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ به حدی بود که فروغی آرام را هم در زمرهٔ منتقدین خود قرار داد. فروغی در رساله ۱۹۱۹ با اشاره به اوضاع و احوال جهانی چندین نوبت میان "ملت" و "افکار عمومی" ارتباط برقرار می‌سازد. در جایی می‌نویسد، اگر ایران ملتی داشت و افکاری بود،<sup>۱</sup> و در جای دیگر می‌آورد "ملت ایران باید صدا داشته باشد، افکار داشته باشد، ایران باید ملت داشته باشد"<sup>۲</sup> فروغی در حالی این رساله را به رشته تحریر درآورده بود که در هیئت ایرانی صلح پاریس شرکت داشت ولی خود در اعتراض به مخالفان واقعی یا مجازی متذکر می‌شود که پیش از آن نیز چنین ایده‌های در باب افکار عمومی داشته است. "یقین دارم خواهند گفت فلان کس هم در تحت اثر جو هوای فرنگستان حرف می‌زند و حال آن که چنین نیست و این همان عقایدی است که من در ایران داشتم و می‌گفتم. ایران ملت ندارد، افکار عامه ندارد."<sup>۳</sup>



نکته مهم در این تأکیدات، در آنجاست که مقولات ملت و افکار عمومی و ربط آنان با یکدیگر، از پذیرش‌های مستحدثاتی تمدنی غرب بوده است و این که فروغی قبل یا بعد از سفر اروپا چنین مطالبی را بر کاغذ می‌آورد، تغییری در اصل موضوع نمی‌دهد. گذشته از بحث ارزشی پیرامون مقولات یادشده از ربط وثیق آن‌ها با تمدن غرب نمی‌توان غفلت نمود. موضوع افکار عمومی در قرارداد ۱۹۱۹ جنبه و رنگ و بوی سیاسی دارد ولی فروغی در مکاتبات دیگر خود از جمله "استقلال فرهنگی ملت‌ها" به مقوله‌ای عام‌تر منتقل می‌شود و حق حیات ملت‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد. وی در این رساله با اشاره به "اصول حقوق بشر" نوعی توازی میان "حق حیات بشر" و "حق حیات ملت‌ها" برقرار می‌کند. می‌دانیم که چنین توازی، در اساس نوعی برداشت لیبرالیسم احساساتی یا رمانتیک در پهنه جوامع و ملت‌هاست که نمونه برجسته آن را در قرن نوزدهم و با توجه به احساسات برانگیخته و شاعرانه می‌توان در لرد بایرون جستجو نمود. هر چند که حق حیات بشر، یا حق طبیعی و نظایر آن ریشه در تمدن جدید غرب دارد و توازی یاد شده یکی از قرائت‌ها و استنباط‌ها از این حقوق می‌باشد. فروغی با توجه به خصلت آرام و محافظه‌کار خود، از حقوق برداشت‌های گسترده و متعدد نمی‌نماید. به تعبیری از این حقوق همچون لیبرال‌های کلاسیک در چارچوب جامعه مدنی یا حقوق فردی سخن نمی‌گوید بلکه آن را به مؤلفه فرهنگی، آن هم در قالب وسیع و فراگیر "ملت" محدود می‌نماید. این محدودیت درمقایسه با آثار افرادی چون ملکم خان، بیانگر شرایط درک زمانه از حقوق نیست بلکه بازتابی از موضع‌گیری و خصلت ذهنی-روانی شخصی فروغی را نیز در خود منعکس می‌سازد.

فروغی برای "استقلال فرهنگی ملت‌ها" دو نوع دلیل عاطفی و عقلانی می‌آورد. دلیل عاطفی برگرفته از نفی ظلم و ستم و مذمت سلب آزادی از ملت‌هاست، اما دلیل عقلانی فروغی مستقیماً ریشه در آموزه‌های غربی دارد. فروغی استقلال اقوام و ملل را برای ترقی نوع بشر لازم می‌داند.<sup>۱۱</sup> مفاهیم ترقی، پیشرفت، و تکامل به رغم تفاوت‌هایشان، همچون تولیدات معنایی غرب، جامعه ایرانی و فروغی را از خود متأثر ساخته بود. هرچند که این تأثیر محدود به ایران نبود و واژگان ترقی، به پیشرفت و نظایر آن به عنوان نام نشریات و احزاب انتخاب می‌شد و به دفعات در مکاتیب و سخنرانی‌ها به کار می‌رفت. انتظار نمی‌رفت همانند بحث حقوق طبیعی و حقوق بشر، میان مفاهیم ترقی و تکامل، تمایزات نظری و فلسفی لازم گذاشته شود. فروغی در رساله‌ای با نام "اندیشه دور و دراز"، آشکاراً از نظریه "داروین" حمایت می‌کند. وی بدون تمایز نهادن میان "تکامل" و نشو و "ارتقا" چنین می‌نویسد: "من به فلسفه تکامل یا نشو و ارتقا Evolution یا رأی تحول انواع موجودات معتمد".<sup>۱۲</sup> تاریخ نگارش این رساله تخیلی ۱۳۰۶ شمسی است و مفاد آن بیانی شفاف از روایت



تکاملی، اندیشه ترقی است. اندیشه تکامل، اندیشه رایج قرن ۱۹ و از سوی داروین، هگل، و آگوست کنت گونه‌های زیستی، تاریخی و اجتماعی آن مورد تأکید قرار گرفته بود. اما برداشت فروغی از این مفهوم، گونه ماتریالیستی آن نبود. فروغی هیچ‌گاه با اندیشه‌های ماتریالیستی و خاصه تفسیر مارکسیستی آن احساس پیوند نکرد و حتی در کتاب "سیر حکمت در اروپا"، هیچ فصلی را به مارکس اختصاص نداد، در حالی که داروین را به رغم فیلسوف نبودن مورد بحث و مطالعه قرار می‌دهد و استدلال می‌کند که اگرچه داروین فیلسوف نیست ولی اندیشه‌اش در مبانی فلسفه مؤثر بوده است.<sup>۱۴</sup> فروغی در رساله "اندیشه دور و دراز" دو گونه تفسیر از داروین را به شدت رد می‌کند، یکی آن‌هایی که از نظر فروغی معاندین سیکسر هستند و از بحث تکامل برای نفی خالق استفاده می‌کنند و دوم کوتاه‌نظراتی که نسبت خالق و مخلوق را همچون نسبت کوزه‌گر و کوزه به تصویر می‌کشند.<sup>۱۵</sup> فروغی در رساله "مردم‌شناسی چیست؟" باز به بحث تکامل برگشته و پاسخ می‌دهد که در "مردم‌شناسی به طور اخص بیشتر به تحول و تکامل انسان توجه دارند."<sup>۱۶</sup> و در ادامه از "شاهنامه" به عنوان تنها کتابی که در میان کتاب‌های تاریخ پیشینیان در آسیا و اروپا به موضوع "تکامل بشر" مختصر اشاره نموده است یاد می‌کند.<sup>۱۷</sup>

در یک نتیجه‌گیری مختصر باید اذعان داشت که نگاه فروغی به مسئله ملیت و نسبت آن با افکار عمومی و پذیرش تنوع ملیت‌ها متأثر از دو عامل اصلی، یکی اندیشه‌های حقوق طبیعی و حقوق بشر-بدون تفکیک این دو حقوق- و دوم برگرفته‌هایی از ایده ترقی و تفسیر تکاملی آن است.

۶- در قسمت قبلی دیدیم که فروغی برای توجیه استقلال فرهنگی ملت‌ها و تعدد و تنوع جوامع از حقوق بشر و اصل تکامل بهره گرفت. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا ملت‌ها شکل تکامل اجتماعات بشری هستند یا این که نسبت میان تکامل و ملت‌ها، نسبتی سودمندانه و ابزارانگارانه است؟

به این سؤال پاسخ قطعی نمی‌توان داد و به احتمال بسیار نوازم بحث در ذهن فروغی شکل نگرفت و به وجود نیامد. در پیش هم اشاره شد که از فروغی نباید تصور "دستگاه‌مندی" را داشت که مطالب در سیر منطقی و الزامات درونی به هم پیوندخورده و یک منظومه را تشکیل دهند. اما با این حال، قرائتی در دست است که نگاه فروغی بیشتر ناظر بر نسبت سودمندانه و ابزارانگارانه بوده است. البته نباید این ابزارانگاری را به مفهوم مکانیستی آن در نظر گرفت بلکه روح‌مندی و اندام‌وارگی توجیه و تشریح مناسبتری می‌باشند. فروغی در مقاله "ایران را باید دوست داشت"، می‌نویسد، هر کس به احوال ایرانیان درست معرفت یابد تصدیق خواهد کرد که این قوم در وظیفه خود در عالم انسانیت کوتاهی نکرده بلکه نسبت به بسیاری از اقوام دیگر در راه وظیفه‌شناسی

پیشقدم است.<sup>۱۸</sup> در این فقره نسبت ابزاری و سودمندی میان ملت‌ها و پیشرفت عامه انسان‌ها برقرار است. تعلق خاطر به پیشرفت عامه انسان‌ها و مقوله انسانیت با تفکرات و فعالیت‌های فراماسونری فروغی بی‌ارتباط نمی‌باشد. در پیش تذکر داده شد که فروغی در ترجمه اساسنامه لژ شرق اعظم فرانسه همکاری داشت. در بند اول قانون اساسی یاد شده آمده بود "فراماسونری شالوده نوع دوستی و فلسوفی و طلب ترقی است."<sup>۱۹</sup> آیا می‌توان از این فقرات استنباط نسبت سودمندانه و ابزاری را برقرار نمود؟ شاید. ولی باید افزود که اگر بحث برای فروغی تبدیل به یک سؤال می‌شد و جوانبش از شفافیت برخوردار می‌گردید، چه بسا، وی به نظریاتی، جدای از آنچه که در فقرات یاد شده، آشکار گردیده است، دست می‌یافت، و البته از احتمال دیگر قضیه، یعنی تقویت جنبه سودمندانه و رساندن آن به آنچه که منطق بحث می‌طلبید نیز نباید غافل ماند.

التفات فروغی به مسئله ملیت بیشتر از آن که رنگ و بوی سیاسی داشته باشد فرهنگی است. شاید یکی از عوامل مؤثر در این ترجیح پیشینه ادبی درخشان ایران و امکان تمسک به آن بوده است و این که استقلال فرهنگی ملت‌ها در قالب فضای عمومی پیشرفت انبای بشر، درک و پذیرش بیشتری را به وجود می‌آورد. کافی است به یکی از تجارب فروغی در شهرت فرهنگی ایران و آسانی تمسک به آن اشاره شود. در مجمع "اتفاق ملل" یکی از نمایندگان از ملیت فروغی سؤال کرد و وی بسیار متعجب شد که آن نماینده ایران را نمی‌شناسد ولی "سعدی" را می‌شناسد.<sup>۲۰</sup> علایق عمومی فروغی به فرهنگ و ادب ایران که مؤلفه‌ای از زندگانی وی را به خود اختصاص داده بود، و طبع ملایم و گرایش‌های فراماسونری، همگی مانع از این بودند که او با ناسیونالیسم شوونیستی احساس الفت نماید. در رساله "فرهنگستان چیست؟" قدمی فراتر نهاده و از هویت آسیایی‌ها در قبال اروپایی‌ها سخن می‌گوید و مخالفت خود را با کسانی که از هویت آسیایی یا استقلال فرهنگی، نفی مظاهر تمدنی غرب را اختیار می‌کردند ابراز می‌دارد.<sup>۲۱</sup> از دیدگاه فروغی حفظ هویت با اخذ آثار تمدنی غرب ناسازگار نبود. در این مقال جای آن نیست که به تلاش‌های فروغی در پردازش زبان فارسی توجه خاص داده شود. فقط به این نکته اکتفا می‌گردد که فروغی زبان را آینه روح هر قوم و بهترین وسیله اظهار افکار و احساسات می‌دانست ولی در پیرایش زبان فارسی از الفاظ و واژگان بیگانه اعم از عربی یا فرنگی راه افراط نمی‌بیمود و تصفیه و اصلاح زبان فارسی را جدای از تعلقات و رنگ و بوی سیاسی یا دیناتی می‌دانست.<sup>۲۲</sup>

۷- گرایش‌های فرهنگی فروغی در احیاء ناسیونالیسم گذشته از زبان و ادبیات، صنایع مستظرفه و قدیمه را هم شامل می‌شد ولی این حفظ به مفهوم انکار آشنایی و جذب علوم مغرب‌زمین نبود.<sup>۲۳</sup> همانند مورد زبان و سؤالاتی از قبیل نسبت زبان و تفکر که امروزه وضوح بسیار

دارد. توصیه فروغی به حفظ همپایی میراث صنایع مستظرفه و پذیرش علوم غربی، جای بحث و گفتگو دارد. در این که صنایع و هنرهای قدیمی را به شکل نهادی یا در مواردی که امکان استفاده گسترده از آن وجود دارد، فرضاً در معماری می‌توان حفظ نمود، جای انکاری نیست ولی مشکله آشنایی یا پذیرش سرریزهای پیایی تولیدات علمی، صنعتی و مفهوم غرب و برخورد با جامعه و مؤلفه‌های سنتی، چیزی نیست که با توصیه‌های ریش‌سفیدانه حل و فصل شود. این قضایا نگرش و مطالعه فلسفی-علمی بسیاری را از سوی فرد و افراد می‌طلبد. مشهورترین تلاش فروغی در باب حکمت، ترجمه کتاب "گفتار" دکارت و ترجمه و تألیف "سیر حکمت در اروپا" بود. در این آثار مشرب و ذوق فلسفی فروغی و میزان توانایی او در ادراک متقابل اندیشه‌ها به محک زده می‌شدند. آراین‌پور معتقد است که "سیر حکمت در اروپا" شاهکار فروغی است. هر چند که این کتاب در اصل به دنبال ترجمه گفتار و برای توضیح و مزید فایده خوانندگان به رشته تحریر درآمد.<sup>۴۳</sup> در ابتدا سعی شد که سیر حکمت در اروپا از عهد باستان تا زمان دکارت تعلیقی بر ترجمه گفتارها باشد و سپس به صورت مجلدات دوم و سوم تا زمان معاصر به درازا کشید.

فروغی، دکارت و فرانسیس بیکن را دو اندیشمندی می‌داند که در تأسیس تمدن جدید یاری بسیار رسانیدند. آغاز این تمدن جدید را فروغی از زمان رنسانس می‌داند.<sup>۴۴</sup> از این دوران شیوه‌های



(متد) تحقیق و تربیت عقلانی اهمیت بسیار پیدا کرد. دکارت در رساله پیش گفته، روش بکارگیری عقل را به بحث می‌گیرد. روش دکارت در شکاکیت و مراحل اثبات فکر، خدا و جهان امروز از سوی نحله‌های مختلف فلسفی و بینشی مورد سؤال است ولی برای فروغی عقلانیت دکارتی و تفاوت وی با بیکن در ارائه راه و نه صرفاً خرده‌گیری، درخشش بسیار داشته است.<sup>۴۶</sup> فروغی در ترجمه گفتار و سپس نگارش سیر حکمت در اروپا معادل‌های واژگانی ذهن و عین را برای "سوپزه" و "ابزه" به کار برد و کوشش وی برای دادن دیگر معادل‌ها در غنای زبان فلسفی-علمی فارسی تأثیر بسزا داشت. با این حال باید دید که آیا فروغی یک "گارتزین" است؟ چنین حکمی شاید به دور از احتیاط بوده باشد. بیش از هر چیز فروغی همانند تعداد دیگر در پی فهم غرب و موضوع رشد و پیشرفت آن دیار و تقابل با عقب‌ماندگی مشرق‌زمین، برآمده بود و مقطع رنسانس و شخصی چون دکارت نمی‌توانست از اذهان دور بماند. بعید نمی‌باشد که تربیت فروغی و آشنایی و تبحر بیشتر وی با زبان فرانسه و ادبیات این کشور و جایگاهی که فرانسه در عالم فرهنگ داشت، در سوگیری فروغی تأثیر گزارده باشد. فروغی به عنوان یک معلم و شارح با برخورداری از منابعی که در اختیار داشت و عمدتاً منابع فرانسوی، روایتی را از سیر حکمت و نقاط عطف آن به دست داد که تا حدی با مقتضیات فرهنگی و حال و هوای شخصی خود وی نیز سازگاری داشت.

فروغی همانند عموم فرهیختگان ایرانی در شرایطی نبود که به تفکر و اندیشه نظام‌مند در تشریح و فهم جهان جدید و راه کارهای بنیانی دست یازد. او یک شارح بود و به مثابه یک شارح و با توجه به محافی که جامعه ایرانی در آن قرار گرفته بود، در حد مقبولی، تعهد خود را به انجام رسانید. چنان که دیدیم فروغی شارح، فاقد سوگیری علمی-فلسفی نبود.

عنایت به روش دکارت در رساله گفتار، توجه به تکامل دست کم در افق زیست‌شناسانه آن، تأثیرات کلی و مبهم از حقوق طبیعی و بشر و تعالیم و جاذبه‌های فراماسونری، و بالاخره مرتبط ساختن آن‌ها با استقلال فرهنگی و احساسات ناسیونالیستی، پیوندگاه‌های عمده تفکراتی فروغی را جلوه‌گر می‌سازند.

اما همه این‌ها مانع از آن نیست که نسبت فروغی و غرب را چنین خلاصه نمائیم "بیانی فرهنگی-روایی در غیاب ذهنیتی فلسفی".

تفتکوی ۱۶

## یادداشت‌ها

\* این مقاله بر اساس سخنرانی ارائه شده در سمینار روشنفکران ایرانی و غرب که به همت انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران تشکیل شد و همچنین مقاله پرده‌مانه‌تری در باب فروغی به رشته تحریر در آمده است. هر چند که باید متذکر شد

تأملات بعدی در پردازش مقاله هم تأثیر داشته، لذا مقاله با حفظ چارچوب سخنرانی یاد شده، از ساخت و پردازش‌های اضافه‌ای برخوردار شده است.

- ۱- در مورد زندگی فروغی رجوع شود به: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، تهران، زوار، ج ۳، جلد ۳ ص ۴۵۰-۱؛ یحیی آربین‌پور، از نیما تا روزگار ما، تهران، زوار، ۱۳۷۴، ج ۱، جلد ۳، ص ۷-۱۰۳.
- ۲- مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، در خاطرات خود و به نقل از سفیر آلمان، فروغی را مردی دانشمند و نه مرد عمل توصیف می‌کند؛ مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات، تهران، زوار، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۹۶.
- ۳- در مورد آثار فروغی گذشته از شرحی که حبیب یغمایی از مقدمه جلد اول مقالات فروغی آورده، می‌توان به گزارش مینوی هم رجوع کرد؛ مجتبی مینوی، نقد حال، خوارزمی، ۱۳۵۸، ج ۲، ص ۵۲۴ به بعد.
- ۴- محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، مقالات فروغی، به کوشش حبیب یغمایی، تهران، یغما، ۲ جلد، ۱۳۵۳/۵؛ جلد ۱، ص ۱-۱۵. عمده اطلاعات پیرامون خانواده فروغی مأخوذ از همین خودزندگی‌نامه نویسی است.
- ۵- سرریدر بولارد، نامه‌های خصوصی و گزارش‌های محرمانه، غلامحسین میرزاصالح، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۰۸. در کتاب آربین‌پور، پیشین، اشاره‌ای به اصل یهودی بودن فروغی نیامده، یهودی زاده بودن وی بیشتر از سوی شرح حال‌نویسان سیاسی و مخالفان وی مورد تأکید قرار گرفته است. به طور مثال نگاه کنید به: جعفر مهدی‌نیا، زندگی سیاسی محمدعلی فروغی، تهران، پانویس، ۱۳۷۱، ج ۱ صص ۹-۱۰. لازم به تذکر است که در این کتاب ۷۵۰ صفحه‌ای، حدود ۵۰ بار نام فروغی آمده در حالی که فرض بر این بود کتاب به زندگی سیاسی فروغی اختصاص داشته باشد.
- ۶- اسماعیل رائین، فراموشخانه و فراماسوئری در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ج ۴، جلد ۲، صص ۹-۴۷.
- ۷- همان، ص ۴۹۴.
- ۸- همان، ص ۲۰۲.
- ۹- مقالات، جلد ۱، ص ۷۴.
- ۱۰- همان، ص ۷۵.
- ۱۱- همان، ص ۷۶.
- ۱۲- مقالات، جلد ۱، ص ۵۶.
- ۱۳- مقالات، جلد ۱، ص ۳۸.
- ۱۴- محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، سیر حکمت در اروپا، تهران، زوار، ۱۳۶۰، ج ۱، جلد ۳، ص ۱۶۰.
- ۱۵- مقالات، جلد ۱، ص ۳۹.
- ۱۶- همان، ص ۳۰۱.
- ۱۷- همان، ص ۳۰۲.
- ۱۸- همان، ص ۲۴۵.
- ۱۹- رائین، پیشین، جلد ۲، ص ۵۰۲.
- ۲۰- مقالات، جلد ۱، ص ۱۹.
- ۲۱- همان، ص ۱۷۷.
- ۲۲- همان، ص ۱۸۸.
- ۲۳- همان، ص ۲۳.
- ۲۴- فروغی، سیر حکمت در اروپا، جلد ۱، دیباچه.
- ۲۵- مقالات، جلد ۱، ص ۲۲۴.
- ۲۶- فروغی، سیر حکمت در اروپا، جلد ۱، ص ۲۰۵.

ژوئیه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

لستجو ۱۰۷



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی